

## پیش‌خوان

**به بهانه باز نشر زندگینامه «محمدعلی جناح» ترجمه «سیدغلامرضا سعیدی»**

### گامی در باز شناسی «مؤسس پاکستان»

■ **علی احمدی فرامانی**

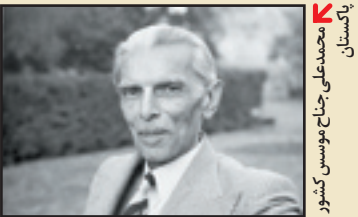


این اثر ارجمند تاریخی و مقدمه‌ای است که مترجم فقید بر آن نگاشته است.استاد سعیدی در بخشی از دیباچه خود در این ترجمه آورده است:

خداوند مردانی دارد که اراده آنها اراده اوست.

(حدیث شریف)

اسلام به‌وسیله مشعل فروزان قرآن کریم و به رهبری رسول اکرم(ص) پیام نوبن برادری عموم بشر را که بر اساس مابین اخلاقی و مساوات همه افراد استوار است به این جهان آورد وبا تمام نیرو علیه بربریت،وحشیگری و ستمگری مبارزه کرد.خلاصه گفتار اینکه تعلیمات عالیه اسلامی مانند گوهر درخشنده‌ای تابیدن گرفت و مردم دوردست را نیز مجذوب خود ساخت،ولی بعداً بر اثر تن‌پروری و عیاشی زمامداران و طبقات ممتاز مسلمانان هند به تدریج از حس و حرکت بازماندند و روح مقدس تعلیمات اسلام دچار رخت و سستی شد. در چنین موقعی دست‌های ناپاک مردم مغرب‌زمین فرصتی به دست آورد و فتنه‌ها برانگیخت تا زمام حکومت را در دست گرفت و از آن پس نیز که فشار قدرت استعمار بر پیکر مسلمانان سنگینی کرد، در سال ۱۸۵۷م. به امید تحصیل آزادی و شکست طوق رقیبت قیام کردند،ولی تیر امیدشان به سنگ خورد و خون‌های گرانبهایشان به هدر رفت،آنگاه بیش از پیش دچار انحطاط و زبونی شدند.حکومت‌قاهر استعمار که قبل از وقت قدرت‌سایی را از مسلمانان سلب کرده‌بود و همین جمعیت را رقیب خویش می‌انگاشت،از قیام مجدد مسلمانان بیشتر نگران شد و علاوه بر تزیینقات تازه‌ای که فراهم کرد به هندوها که تا این تاریخ هیچ‌گونه



پاکستان

محمدعلی جناح مؤسس کشور

صلاحیتی در امور کشوری و لشکری از خود بروز نداده بودند، میدان عمل وسیع‌تری داد و بغض و کینه‌های تاریخی آنها را نسبت به مسلمانان تحریک و مقدمات سقوط وانهام قطعی مسلمانان را ماهرانه تهیه کرد.در این موقع حساس و خطرناک رجالی از قبیل مرحوم سید احمدخان و نواب محسن‌الملک،وفارالملک و امثالهم برای نجات مسلمانان کمر همت بستند و به وسایل مقتضی که اهم آن نشر و توسعه فرهنگ در میان مسلمانان و سپس تأسیس حزبی سیاسی به نام «مسلم‌لیگ» بود، اقدام کردند. سپس رجال فداکار دیگری از قبیل مولانا محمدعلی شوکت‌علی، حکیم اجمل خان، حکیم انصاری و امثال آنان و بالاخره متفکر بزرگ اسلامی علامه محمد اقبال و مرد عالیقدر سیاسی لیاقت علیخان قیام کردند و رهبری کشتی طوفانی مسلمانان را به عهده گرفتند و در روزهایی که پیکر تحفیة اسلام بر اثر فشار امپریالیسم غرب به حال احتضار افتاده بود و امپریالیسم نوظهور هندو تحت‌لوی کنگره می‌رفت که اسلام و ملیت مسلمانان را نور جاود خدایی را در شبه‌قاره هند منطقی سازد، خدای بزرگ به حکم «بِرِیْدُوْنَ لِیُطْفِؤُوْا اَنْزُوْا لِلّٰهِ بِالْاَوْھِمِّ وَاللّٰهُ مَبْتُومٌ وَّ نُوْرُهٗ لَوْ کَرِهَ الْاَکْاْفِرُوْنَ» مرد مصمم، مجیز و توانایی را به نام «محمدعلی جناح» برانگیخت و او را موفق ساخت تا بر رفته را به جوی بازگرداند و نگذارد مجاهدت‌ها، فداکاری‌ها و پروتافتائی‌های غازیان، مبلغان، عارفان، معلمان و دانشمندان بزرگ اسلامی فدای چاپطبی‌ها و خودپرستی‌های ت‌پرستان و گلوپرستان و مغفور و یادگاری‌ها و فریبکاری‌ها و مستندات ازهارتی که اکثریت شود. آری، این خطر به حقیقت از فشار ۲۰۰ ساله امپریالیسم غرب به درجات عنیف‌تر و شدیدتر بود و چه بسا نظران بی‌طرف عقیده دارند اگر بصیرت، درایت و استقامت قائد اعظم و همکاران فداکار اونبود، یکصد میلیون مسلمان هند دچار همان سرنوشتی می‌شدند که نصیب مسلمانان اسپانیا شد… برای معرفی اجمالی از کتنب حاضر که ترجمه انگلیسی است، باید بگویم درباره زندگی قائد اعظم کتنب‌های متعددی نوشته شده،ولی امتیاز این تألیف در آن است که تحقیق موجز منبع در تاریخ حیات این مرد بزرگ و محصول دو سال مطالعات یک محقق خارجی است که دقیقاً و بی‌طرفانه تألیفات گذشته و مستندات زیادی را -بالغ بر ۳۰ جلد تألیفات گوناگون- مطالعه کرده و به‌علاوه طی دو سال گردش در هند و پاکستان با جمعی در حدود ۲۰۰ نفر از معاصران قائد اعظم تماس گرفته و از خاطراتش بهره‌ربرده زندگی قائد اعظم کتنب‌های بهترین مرجعی باشد که علاوه بر تصویر واقعی گوشه‌هایی از شخصیت قائد اعظم صورت واقعی و منشأ نهفت‌ها و تضادها و سیر حوادث شبه‌قاره هند و پاکستان را به‌طور اختصار تشریح کرده و توضیح داده است.



گروه دین، ۱۳۴۰، آیت‌الله‌عظمی بروجردی در بستر بیماری

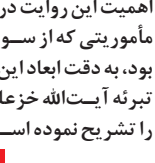
## د

**وقتی علت سفرم را از آیت‌الله بروجردی جویا شدم فرمودند: «آنچه به اطلاع رسیده آقای خزعلی در رفسنجان منبری رفته و از آمدن شاه به قم و ملاقات با من مطالبی گفته و سپهبد از هاری که در کرمان است، پرونده‌های درست کرده و به نظر شاه رسانده و شاه هم حکم محاکمه صحرائی و اعدام آقای خزعلی را صادر کرده‌است! خبر را که برابم نقل کردند منکر شدم که آقای خزعلی اهل این حرف‌ها نیست…»**

### گزارشی از سفر نماینده آیت‌الله‌عظمی بروجردی به رفسنجان در پی سخنرانی اعتراضی آیت‌الله خزعلی

# نمادی از تدبیر یک مرجع بزرگ

■ **آیت‌الله حاج آقا مجتبی محمدی عراقی آنچه پیش رو دارید گزارش دقیق و مستندی است که عالم محقق آیت‌الله حاج آقا مجتبی محمدی عراقی نماینده آیت الله العظمی بروجردی در پیگیری پرونده سخنرانی آیت‌الله خزعلی در رفسنجان، به رشته تحریر درآورده است.**



**اهمیت این روایت در آن است که روی به لحاظ مأموریتی که از سوی مرجع بزرگ یافته بود، به دقت ابعاد این رویداد را گاویده و نحوه تبرئه آیت‌الله خزعلی از اتهامات شاه و دربار را شرح نموده است.** امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■

با آقای رحیم هیراد، رئیس دفتر شاه از شبی که با آقای صدراالاشراف برای دیدن ضریح حضرت

رقیه(س) که هیئت بنی‌الزهران(س) در تهران آماده کرده بودند، آمده بود، آشنایی داشتم و ایشان را می‌شناختم، شبی از شب‌ها بعد از ادای نماز مغرب و عشا به امامت حضرت آیت‌الله بروجردی مشاهده شد آقای هیراد با کلاه کاسکت آمد و در خدمت آیت‌الله نشست، پس از گفت‌وگوی مختصری برخاست و از مسجد خارج شد.

■ **محول شدن مأموریت یک مسافرت در من**
از قضا در آن شب جلسه رسیدگی به استفتانات که شب‌ها و در بیرونی تشکیل می‌شد، تعطیل بود، لذا بنده هم بی کار بودم، ولی استخاره برای رفتن بیرونی خوب و ترکش بد آمد. لذا خوش خوش به راه افتادم و در بین راه قاصد در پی قاصد که شما در آمدن عجله کنید، آقا با شما کاری دارن. وقتی در دهلیز منزل آمدم دیدم آقای صدر فرماندار قم قصد رفتن به داخل را دارد و از ایشان جلوگیری می‌کنند. به هر حال وارد منزل و به طرف منزل آقا محمدحسین آیت‌الله‌زاده راهنمایی شدم. پس از ورود متوجه شدم آیت‌الله بروجردی و آقای هیراد نشسته‌اند و حاج احمد چای می‌آورد. به محض نشستن آقا فرمودند: «مسافرتی است که شما با آقای هیراد لازم است به آن سفر بروید.» گفتم: «چشم اطاعت می‌کنم.»

هیراد بر خاست و اجازه مرخصی طلب کرد و اینجانب هم به مناسبت آشنایی مختصری که داشتم تعارف صرف شام کردم، گفتم: «هیست منزل آقای دکتر مدرسی می‌روم و فردا ساعت ۸ صبح منتظر شما هستم.» پس از رفتن ایشان من که از هیچ جاب اطلاع نداشتم، عرض کردم: «بفرمایید مسافرت به کجاست؟ و منظور از آن چیست؟» فرمودند: «مسافرت به طرف کرمان و رفسنجان است، آنچه به اطلاع رسیده آقای خزعلی در رفسنجان منبری رفته و از آمدن شاه به قم و ملاقات با من مطالبی گفته و سپهبد از هاری که در کرمان است، پرونده‌های درست کرده و به نظر شاه رسانده و شاه هم حکم محاکمه صحرائی و اعدام آقای خزعلی را صادر کرده است! خبر را که

منزل در کجا بود؟

در نظرم نیست.

چه ساعت از شب بود؟

درست نمی‌دانم.

چه آقایی منبر رفت؟

اسمش را فراموش کردم.

آقایی که منبر رفت اول صحبت ایشان چه بود؟ اگر ای‌های از قرآن یا حدیثی از پیغمبر اکرم(ص) یا از امامان روایت، حکایت، معجزه یا کرامتی نقل کرده است بیان کنید.

من سواد ندارم و قرآن هم نخوانده‌ام.

آخرین پرسش:

هر چه از منبر و صحبت آقای خزعلی می‌دانید بگویید.

همین قدر متوجه شدم که گفت شاه قم رفته و در حرم حضرت معصومه(س) آقای آیت‌الله بروجردی را ملاقات کرده و دست ایشان را بوسیده است، ولی سزاوار بود پای ایشان را ببوسد. همین‌قدر بیشتر یاد ندارم!

خلاصه پس از نوشتن گفت‌وگوی این اشخاص تمام سوآلات و جواب‌ها مشابه یکدیگر بودند و کم و کاستی در آنها یافت نشد. گفتم جناب آقای هیراد خوب متوجه شدید و مطلب به دست آمد. گویا تمام این ۱۰ نفر پس از آمدن در مجلس و نوشیدن چای همگان به خواب خرگوشی رفته و دفعتاً همگی با هم بیدار شده و این جمله را شنیدند- اند - که شاه به قم رفته است... - و مجدداً به خواب رفته و حتی یک کلمه و یک جمله از سر و ته منبر را نفهمیده‌اند! و نمی‌دانند چه روضه‌ای خوانده شد! جناب آقای هیراد، انصاف بدهید جنابعالی شخص کار کشته‌ای هستید و سردی و گرمی دنیا را زیاد چشیده‌اید و اطلاعات در این امور بیشتر دارید، بینکم و بین‌الله آیا اینها که آمدند و این قسم متفقاً جواب دادند، بفرمایید اینها را درس نداده‌اند؟ جناب آقای هیراد، بنده بیشتر از این حق ندارم صحبت کنم، ولی می‌توانید درس‌دهنده این اشخاص را جویا شوید و پیدا کنید، امان از آنکه خون به ناحق ریخته شود و مسئولیتش دامنگیر همه شود و در مقام «یوم یقوم الناس لرب العالمین» از جواب عاجز بمانیم. جناب آقای هیراد، اینجانب لازم می‌دانم اطلاعات خود را خدمت حضرت آیت‌الله بروجردی عرضه بدارم، همین مقدار که فهمیدید به عرضشان می‌رسانم و فهم و نظریه خودم را هم خواهم گفت و پوشالی بودن گزارش‌ها را به اطلاعشان می‌رسانم، ولی جنابعالی و مسئولیت شما را بیشتر می‌دانم و به اضافه تقدیم گزارش‌ها خدمت آیت‌الله بروجردی، لازم است حقیقت مطلب را نیز به عرض شاه برسانید، باید خیلی حواستان باشد و خدای ناکرده و العیاذ بالله فروش دین به دنیای دیگران صورت نگیرد. خلاصه آنچه شرط بلاغ است به جنابعالی عرض کردم. معلوم بود این جلسه در روحیه آقای هیراد بسیار اثر گذاشت و به نظرم خوب پخته شد و مطالبی که بعداً اتفاق افتاد شاهد بر مدعاست.

■ **در راه بازگشت به قم پس از تحقیقات**
پس از تمام شدن این گفت‌وشنودها و گذشت پاسی از شب موقع استراحت و خوابیدن رسید، دو عدد تختخواب در فضای آرام و هوای خوب شهرداری آماده و بنای استراحت گزارده شد، ضمناً دو نفر از اعظم و ملاکین رفسنجان به وسیله آقای هیراد دعوت صرف ناهار فردا را کرده و ایشان هم اجابت دعوت را موقوف به اختیار بنده گزارده بودند و قرار بر این شد که روز بعد جواب نفی و اثبات داده شود، آیا در رفسنجان توقف و در ضیافت آقایان شرکت کنیم یا خیر؟

اینجانب هم نظر مساعد در توقف را نداشتم، زیرا توهم و خیال این بود که در ضمن گفت و شنیدها حرفی زده شود که هر چه رشتامی‌بارم شود، چون اگر یک نفر از حضار در جلسه حرفی بزند و در روحیه آقای هیراد اثر بگذارد، فائا‌الله و ان‌الله راجعون.

ناگفته نماند: در این چند روزه مسافرت کوشیدم روزها قبل از طلوع فجر بیدار شوم، چون متوجه بودم آقای هیراد گویا نماز شب می‌خواند و مقصدم آن بود قبل از ایشان رختخواب را ترک کنم. بالاخره در هوای لطیف و آزاد آمیخته به بوی گل‌ها و عطّر ریاحین با فکر و خیال آسوده استراحت شد.
اواخر شب بود و طبق معمول بیدار بودم، ولی خود را به خواب و غلتیدن در رختخواب زدم و زیر چشمی به عملکرد آقای هیراد چشم دوخته بودم که ایشان به چه حالی است و چه می‌کند. از خواب برخاست و پس از مهیا شدن به اتاق مجاور رفت و چیزی نگذشت که اذان و اقامه گفت و نماز صبح را بجا آورد. گویا مقداری برای این اشخاص محافظ باشد که گفتو‌گوها محفوظ بمانند و مبدا و پرشش‌ها و جواب‌ها را به یکدیگر بگویند.» و سایل فراهم شد و اینجانب با آقای هیراد از جمعیت کناره گرفتم و در گوشه دنج و بی‌سر و صدایی نشستیم. گفتم: «آقایانی که در مجلس آقای خزعلی حضور داشتند، یکی یکی بیایند.» اولین شخص آمد:

نام شما؟

مشهدی‌فان.

شغل شما؟

کشاورز.

چه شیبی در مجلس و منبر آقای خزعلی شرکت کردید؟

یادم نیست.

# ۹ جوان

متابعت کرد و یا خداحافظی به طرف قم و تهران حرکت کردیم. مسافرت ادامه یافت و شب را در اصفهان منزل آقای میراشرفی استراحت کردیم. فردا صبح روی میز صبحانه که خالی از اغیار بود، سر موعظه را باز کردم. گفتم جناب آقای هیراد، جسارت می‌کنم. امروز خدمت حضرت آیت‌الله بروجردی خواهیم رسید و باید گزارش‌های سفر را خدمتشان عرض کنیم. به نظر بنده لازم است آنچه واقع است و مورد رضایت و خشنودی خداوند متعال جل‌شأنه و خرسندی پیشوایان دین و مذهب است به عرض برسانیم. لذا از حضر تعالی هم تقاضا می‌کنم بدون رودربایستی و نگه داشتن جانب بیگانه آنچه واقع و در پیش روی شما مجسم شد همان را بگویید. سخن کوتاه اینکه تا آنجا که زور داشتم و انرژی کار می‌کرد به ایشان گوشزد کردم و ظاهراً اثر بی‌نماند و الحمدلله.

■ **ارائه گزارش سفر به آیت‌الله‌عظمی بروجردی**

پس از گفت‌وگو با آقای هیراد و خداحافظی با آقای میراشرفی رهسپار قم شدیم و نزدیک ظهر به قم رسیدیم. بدون معطلی راهی بیت‌الشراف آیت‌الله‌عظمی بروجردی شدیم. در تمام اوقات مسافرت آقای هیراد تقدم نمی‌گرفت، ولی این مرتبه اول منزل آیت‌الله را منزل خودم می‌دانستم و با اضافه سیاست در کار ایجاب می‌کرد آقای هیراد را جلو و پیشاپیش خودم قرار دهم. لذا پس از استخاره آقای هیراد را جلو انداختم که گزارش سفر را اول ایشان بگوید، ولله الحمد در تمام امور پیشرفت با اینجانب بود. آقای هیراد فقط چند جمله‌ای اظهار کرد و گفت: «هر چه آقای عراقی بگویند صحیح است» و چون عجله داشت و می‌خواست زودتر خود را به تهران برساند بیشتر از نیم ساعت نشد که در خدمت آقا بود و برخاست و رفت. حضرت آیت‌الله اول از آقای هیراد سؤال فرمودند. عرض کردم ایشان را یک فرد معمولی نیافتم یا آنکه بسیار ساده است یا آنکه درونش با برونش بسیار تفاوت دارد. تا آنجا که طی مسافرت گاه‌گاهی برای رضاخان کراماتی نقل می‌کرد و شنیدم پهلوی سفارش او را به فرزندش محمدرضا کرده بود.

سربسته و دربسته مجمل گزارش‌ها را به عرض رساندم. سپس امر فرمودند خلاصه سفر را کتبا به عرض برسانم. اینجانب به اضافه گفت‌وگوهای دو نفری که داشتیم و هیراد را تحریص و ترغیب در بیان واقعیت و حق



رحیم هیراد نماینده دربار شاهنشاهی

## د

**از سفر که بازگشتم سر بسته و دربسته مجمل گزارش‌ها را به اضافه گفت‌وگوهای دو نفری که داشتیم و هیراد را تحریص و ترغیب در بیان واقعیت و حق و حقیقت می‌کردم، شمه‌ای از استنطاق ۱۰ نفری که در رفسنجان عمل شد را در یک ورقه منعکس و تقدیم بروجردی کردم. والله الحمد در ظرف یک هفته سفر و کله آقای خزعلی پیدا شد و مدتی بود که از ایشان خبری نبود**

و حقیقت می‌کردم، شمه‌ای از استنطاق ۱۰ نفری که در رفسنجان عمل شد در یک ورقه منعکس و تقدیم کردم. ولله الحمد در ظرف یک هفته سر و کله آقای خزعلی پیدا شد و مدتی بود که از ایشان خبری نبود.

■ **قدردانسی آیت‌الله خزعلی از زحمات من**
اینجانب برای بسیاری از آقایان زحمت‌ها و زنج‌ها کشیدم و آنها را از ورطه شکنجه، اذیت و آزار راندم و انتظار تشکر و اظهار امتنان از هیچ‌یک نداشتم و گویا خیال می‌کردند وظیفه شخصی است و لازم است عمل به وظیفه اولی عالم جلیل‌القدر و چشم و چراغ گویندگان و محبوب به تمام عیار آیت‌الله بروجردی، جناب آقای خزعلی (دامت برکاته) چندین مرتبه در مجالس و محافل اظهار قدردانی و تشکر حتی در خدمت اسام خمینی فرمودند و جمله‌ای گفتند که از نقل آن مذمورم.